

# ہیات ہمی سیاسی عادل شاہی

## دربار شاہ عباس صفوی

نوشتہ

دکتر نذیر احمد

استاد و رئیس بخش فارسی

دانشگاه اسلامی علیگر ہندوستان

ترجمہ  
پرتال جامع علوم انسانی  
رسول پوری

فرمانروایان دکنی بیجا پور<sup>۱</sup>  
گولکنده<sup>۲</sup> و احمد نگر<sup>۳</sup>  
مناسبات و روابط صمیمانہ ای  
با شاہان صفوی بویژہ با  
شاہ عباس (۱۰۳۸ - ۹۹۶)  
داشہ اندوبہ علت و جرد ہمین  
پیوندہای دوستی و مودت بودہ  
کہ ہیأت ہا و سفرای سیاسی  
بسیاری میان آنان رد و بدل  
شدہ است . حتی در بعضی موارد  
فرمانروایان دکن دست استعانت  
بہ سوی شاہ عباس دراز کردہ ،  
در اختلافاتی کہ با سلاطین  
مغول داشہ اندازوی استمداد  
می جستند .

با بہ تخت نشستن جہانگیر شاہ  
در سال ۱۰۱۴ھ فرمانروایان

1 - Bijapur

2 - Golconda

3 - Ahmadnagar

دکنی از جانب او احساس خطر نموده مصمم می‌شوند سرزمین خود را از اضمه محلال کامل رهائی بخشند. به همین سبب سفیرانی به دربار شاه عباس کسبیل داشته از وی در مورد این مسئله حیاتی یاری می‌خواهند. اسکندر منشی<sup>۱</sup> مؤلف کتاب «تاریخ عالم آرای عباسی» در گزارش بیست و هفتمین سال سلطنت شاه عباس (۲۳-۱۰۲۲) به سفرای دکنی اشاره کرده چنین می‌نکارد:<sup>۲</sup>

«... چون سلاطین عظام دکنی از قدیم ایام ارادت و اخلاص تمام بدین دودمان ولایت نشان دارند قبل از این عادل شاه والی بیجار پور میر جلیل الله خوشنویس را که از سادات عظام ولایت باخزر خراسان و در حسن خط نستعلیق سرآمد زمان و نادره‌ی دوران است و بر حسب تقدیر به ولایت دکن رفته باور می‌بود و محمد قلی قطب شاه والی گل‌کنده و ملک عنبر سپهدار سلسله نظام شاهیه هر یک ایلچیان سخندان با تحف اخلاص و تحف و هدایا و بیلاکات لایقه به درگاه جهان پناه فرستاده از تعدی لشکر جغتای که حسب فرمان فرمانروای هندوستان متعرض مملکت ایشان می‌شده اند استغاثه نموده بودند.

چون میانه حضرات پادشاهانه دودمان قدس نشان صفویه و سلسله علیه تیموری همواره طریقه‌ی محبت و و داد و رشوه‌ی مودت و اتحاد مرعی و مسلوک بوده و فیما بین حضرت اعلیٰ ظل‌اللهی و حضرت پادشاه و الاجاه، گردون بارگاه سلیم شاه فرمانفرمای ممالک هندوستان زیاده از پدران فردوس آشیان طریقه‌ی مصادقت و دوستی و رابطه‌ی الفت و برادری واقع و خصوصیات دوستانه و بی‌تکفلیهای برادرانه مسلوک است نخست نامه‌ای محبت طراز به آن حضرت قلمی فرموده سفارش سلاطین دکن فرمودند و آن حضرت رضا جوی خاطر اشرف گشته ترك مخاصمت ایشان نمود. بنابراین آن در این سال حضرت اعلیٰ حسین بیک (قبچاق) تبریزی را به رسالت قطب شاه و درویش بیک مرعشی

۱- اسکندریک ترکمان: نویسنده و مورخ معروف دوره‌ی صفویه متولد ۹۶۸ متوفی به سال ۱۰۴۳، از آثار دیگر او کتاب ترسل من منشآت خواجه اسکندریک منشی م.

۲- عالم آرای عباسی جلد دوم - صفحه ۸۶۶

را به ایلچیگری نظام شاه و ملک عنبر و شاه قلی بیگ (زبک) را به سفارت عادل شاه تعیین فرموده مکاتیب عنایت ایلوب سعادت افزا در قلم آورده ... ارسال داشتند .

چون محمد قلی قطب شاه به جوار رحمت الله پیوسته بود و سلطان محمد برادر زاده (ودامادش) بر سر قطب شاهی تمکن یافته لوازم پستش و مبارکیاد به فعل آورده ایلچیان مذکور از اصفهان مرخص گشته به اتفاق میر خلیل و فرستادگان سلاطین مذکور روانه شدند. درویش بیگ در شیراز سفر عقبی اختیار نموده محمدی بیگ پسرش در عوض پدر بدین خدمت مأمور گشت او و حسین بیگ هر دو به مقصد شتافتند اما شاه قلی بیگ چند روزی به جهت اختیارات در رفتن تأخیر نموده بود و موسم سفر دریا در این سال گذشته نتوانست رفت . بنا بر آن میر خلیل خوشنویس ایلچی ابراهیم عادل شاه از شیراز باز گشته به پایهی سریر اعلی آمد ...»

از طرفی حکام مذکور تا اندازه ای خط مشی عاقلانه ای در پیش گرفته روابط خود را با دربار امپراتوران مغولی بطور کامل قطع نکرده بودند . در این گفتار کوشش شده است که پاره ای از جزئیات مأموریت سفری عادل شاه در دربار ایران مورد بررسی قرار گیرد . طبق نوشتهی مؤلف «عالم آرای عباسی» نخستین مأموریت به شاه خلیل الله<sup>۱</sup> داده شد و او به همراه دو سفیر دیگر دکنی به ایران آمد . استرآبادی نیز به مأموریت میر خلیل الله اشاره می کند .<sup>۲</sup> بنا بر نوشتهی او چون شاهان صفوی و والیان دکن مناسبات و روابط دوستانه ای داشتند ، بهمین سبب شاه عباس میر خلیل الله را به ایران فرا می خواند و عادل شاه نیز او را به عنوان وزیر مختار خود روانه دربار ایران می کند . اگر چه در هیچ مأخذ و مرجع دیگری دعوت شاه عباس از میر خلیل الله مورد تأیید واقع نشده است ، لکن صحت این نکته مسلم و محقق است که

۱- منظور حکام دکنی است . م .

۲- منظور همان میر خلیل الله خوشنویس است که در اینجا نویسنده از او بانام شاه خلیل الله یاد می کند . م .

۳- فتوحات عادل شاه ، موزهی بریتانیا - ص ۳۶۷

میرخلیل‌الله همراه دیگر سفرای دکنی از دربار قطب‌شاه و نظام‌شاه به ایران آمدند تا شاه‌عباس امیراتور مغولی را وادار کنند که از الحاق سرزمینهای آنان به قلمرو خود، خودداری نماید خوشبختانه نامه‌ای را که ابراهیم عادل شاه توسط میرخلیل‌الله به شاه‌عباس نوشته، در مجموعه‌ای بنام «مجموعه‌ی مکاتیب زمان سلاطین صفویه» در کتابخانه آصفیه حیدرآباد بدست آمده است. این مجموعه که چند سالی پیش از ۱۰۳۸ هجری تألیف شده، فرمانها و مکاتیب رسمی شاهان صفویه و نامه‌هایی را که حکام و فرامانروایان و اعیان و اشراف استانهای مختلف تا پایان سلطنت شاه‌عباس اول به سلاطین صفوی نوشته‌اند در بردارد.

نامه مذکور سند معتبری است که مشکل مناسبات دکن و مغول‌زاروشن می‌سازد و نظر به اهمیت‌ی که دارد لازم است که مفاد قسمتی از آن ارائه‌شود:

نامه‌ای است از جانب بنده‌ی مخلص ابراهیم به اعلیحضرت شاه‌عباس کبیر.<sup>۱</sup> پدوران من پیوسته چشم‌امید به درگاه اجداد آن اعلیحضرت داشته، رشته‌های دوستی و مودت میان آنان برقرار بوده است من نیز بسهم خود جز به احیاء آن روابط و تحکیم آن قیود مودت نخواهم نکوشید.

اقالیم دکن بخشی از قلمرو امپراتوری صفوی محسوب بوده، استانی همچون استانهای عراق، فارس و آذربایجان به‌شمار می‌آید. لذا پیوسته اسامی شاهنشاهان صفوی در مجالس و عظ و خطابه بر فراز منبرها خوانده شده و در آینده نیز خوانده خواهد شد.<sup>۲</sup> «زینت منابر باسم اسامی آن سلسله علیه بوده و هست و خواهد بود».

۱ - خوانندگان گرامی توجه داشته باشند که آنچه در اینجا از نظر آنها می‌گذرد ترجمه‌ای است از متن ترجمه انگلیسی نامه‌ی مذکور و مسلماً طرز انشاء و نگارش و جمله‌بندی متن اصلی آن با آنچه در اینجا ملاحظه می‌فرمایند فرق دارد. مترجم

۲ - از متن اصلی

پدران ما با حمایت و پشتیبانی اجداد آن اعلیحضرت به حکمرانی این سرزمینها منصوب بوده اند. بنابراین وظیفه ماست که تحت الطاف و توجهات آن اعلیحضرت بر این سرزمینها حکمرانی کنیم و از آنها در مقابل تجاوز اجنبی دفاع نموده در برابر مراقب بندگی و انجام وظایف محوله همچون دیگر حکام و کماشکان قصور و کوتاهی ننمائیم:

«ارث و استحقاق بندگی و خدمتکاری آن درگاه را بر ذمه خود از فرایض ضمن اوجب میدانند و خود را یکی از مناصداران درگاه دانسته در حفظ و حراست این ولایت که فی الحقیقت آن شاهنشاه بطریق عاریت به این بنده سپرده اند بیجان و جنان کوشیده.»<sup>۱</sup>

چندی پیش والی آگره<sup>۲</sup> و لاهور وفات یافت و پسرش جانشین او گردید، مدام پیامهایی به جانب ما فرستاده که با ارسال سفرائی هرگ پدرش را تسلیم و تاجگذاری وی را تهنیت گوئیم ولی مایاسخ دادیم که خداوندگار این اقالیم همانا اعلیحضرت (شاه عباس) می باشند و ما از جانب بندگان ایشان بر آنها حکومت می کنیم. لذا جادارد بلافاصله سفیری جهت مشاوره در مورد مراقب فوق الذکر از جانب آن اعلیحضرت فرستاده شود، چون ما بدون کسب اجازه از آن درگاه فرستادن سفیر به دربار مغول را صحیح نمیدانیم. اگر عاجلا آن اعلیحضرت سفیری انتخاب و اعزام فرمایند ما با حضور وی در موارد مذکور مذاکره کرده در صورت اتخاذ تصمیم به اعزام سفیر در انجام آن کوتاهی نخواهیم کرد. این

۱- از متن اصلی

Agra - ۲

پاسخ پادشاه مغول را گران افتاده، وی را بیش از پیش خشمگین نموده است لذا بدون مآل اندیشی مصمم گردیده که سرزمینهای ما را به قلمرو خود منضم و ملحق نماید.

«بندگان در جواب مرقوم نمودیم که مالک ولایات دکن آن پادشاه کامکار ذوی الاقتدار کشورستان است، و ما نگه‌دار و صوبه‌دار ایشانیم و از درگاه چون یکی از غازیان عظام... به تهنیت و تعزیت فرستاده‌اند، بغیر از اجازه آن درگاه، ایلچی بدان صوب فرستادن موجب سهو و خطاست. چند روزی صبر نمایند تا عریضه‌ای مشتمل بر این مضمون به پایه‌ی سریر فرستیم تا بهر نوع که رضا صادر شود عمل نمائیم. بعد از اطلاع بر این معنی تهر و تجبر به حرکت آورده مبالغه و ابرام در فرستادن ایلچی نمودند. بندگان در جواب مرقوم نمودیم که اگر در این امر بسی جد و جهد می‌نمایند مناسب آن است که چون در این ایام ایلچی از درگاه به آن صوب فرستاده‌اند... و کتابتی محبت آمیز به مومی‌الیه مرقوم شده که بزودی به این صوب آید... بعد از وصول ایلچی مذکور به مشاور و استصواب آن عمل نموده ایلچی روانه خواهیم نمود تا در آن درگاه مؤاخذ و مصادره بر بندگان نشود. استماع این معنی باعث ازدیاد غرور گشته، حالی کمال جرأت نموده جهت تصرف این ولایات متوجه گردید...»<sup>۱</sup>

اگر چه ما آماده‌ایم که با تمام قوا از قلمرو خود دفاع نمائیم و به پادشاه مغول اجازه ندهیم حتی يك انگشت از خاک ما را اشغال کند، ولی با وجود این جا دارد که آن اعلی حضرت کامی‌فرا تر نهاده در این مسئله حیاتی ما را یاری فرمایند از طرفی مدت‌هاست سکنه‌ی این مناطق در ظل حمایت اجداد آن

۱- از متن اصلی نامه.

اعلیحضرت زندگی آرام و صلح آمیزی دارند. از این رو استدعای ما این است که آن اعلیحضرت در این موقع ما را بلاذفاع نگذارند. و این عمل فقط در سایه‌ی سلوک سفیر آن اعلیحضرت در دربار مغولی امکان پذیر است. در اینجا از پیش کشیدن مسائل و مطالبی که موجب ملال ذات مبارک و تصدیع خاطر آن اعلیحضرت می شود خودداری نموده، در فرصت مقتضی آن چه را که باید به عرض اعلیحضرت برسد، توسط سفیر ویژه ما، میرخلیل الله که مدت ها در خدمت آن اعلیحضرت بوده است، معروض خواهد شد.

امید است که در اسرع وقت جواب مساعد دریافت می‌نمائیم. حال ما بر اساس اطلاعات موجود و مذکور در این نامه به بررسی نکاتی چند می پردازیم:

۱ - این موضوع که حکام دکنی دست نشانده‌گان شاهان صفوی بوده اند حقیقت ندارد، از طرفی این نکته نیز که سرزمین های آنان بخشی از قلمرو وسیع امپراتوری صفویه بوده و استانی همچون استانهای خراسان، عراق، آذربایجان به شمار می آمده صحیح نیست. خود شاهان صفوی هم چنین نظری ابراز نکرده اند. شاه عباس در نامه ای که اخیراً بدست آمده است<sup>۱</sup> عادل شاه را به عنوان يك حاکم و والی مستقل مورد خطاب قرار داده که چند سطر از نامه ی مزبور در اینجا ذکر می گردد:

تحفه دعائی که مسیحان ملاء اعلی به خطائیر «دعونی استجب لکم» به مداومت اهتمام نمایند و هدیه ثنائی که عندلیبان شاخسار محبت و ولا در گلشن «نسیح بحمدک و نقدرس لک» به هزار دستان نغمه پرداز کردند، نثار مجلس عالی و محفل متعالی حضرت سلطنت و حشمت پناه

۱- جمیع المراسلات نوشته ی ابوالقاسم - نسخه خطی در موزه ی بریتانیا - مخزن

کتب خطی - ف/۲۴۶ ب

شوکت و نصفت دستگام ، معدلت انشاه ، عمدت السلاطین ،  
العظام ، زبدة الخواقین الفخام ، نهال چمن سلطنت و اقبال ،  
چراغ انجمن نصفت و اجلال ، ناظم مناظم عالم مدارى ،  
صالح مصالح ذوى الاقتدارى ، . . . . . السلطان العادل  
ظل الله ، شجاع السلطنه ، والحشمة والعظمة والابهة والنصفة  
والمعدلة والمحبة والمودة والعز و الاقبال عادلشاه  
لازال ظلال سلطنة فى سلسلة الشهور والمرور الدهور الخ .

وانكهى محمد قلى قطب شاه<sup>۱</sup> نیز در همان هنگام نامه ای<sup>۲</sup> توسط  
سفیر خویش ارسال داشته که با توجه به مفاد آن می توان تا اندازه ای به  
چگونگی و اختلاف لحن آن با نامه مورد بحث پی برد وى می نویسد :

دین پناها ، سلاطین امید گاهها ، چون احوال خیر مآل  
این حدود چنانکه از ایلچیان آن در گاه خلایق پناه  
و مترددین آن ممالک محروسه به مسامع عالیه رسیده  
خواهد بود ، چند سال است که [ بواسطه ] اهل طغیان  
و فساد نهایت تشویش و اختلال دارد . . . . . استد عامیرود که  
توجهات خاطر ملکوت ناظر بیشتر متفقد احوال این  
محبان به اخلاص باشد که از اندک توجه آن دین و دنیا  
پناه امید است که انشاء الله تعالی و تقدس . . . . . بلیات  
مد کوره به احسن وجهی مرتفع گردد .

۲ - نکته دیگر اینکه می بینیم در نامه مورد بحث عادل شاه از ذکر نام  
اکبر شاه و جهانگیر شاه چشم پوشی می کند و با عنوان کردن پادشاه مغول ویا  
والی آگره و لاهور موضوع را فیصله می بخشد .

حال آنکه در هیچ زمانی حکومت حکام دکنی بیجاپور به عنوان حکام  
مستقل مورد تایید قرار نگرفته است بلکه والیانی که از جانب عادل شاه

۱ - متوفی به سال ۱۰۲۰ ه .

۲ - مجموعه ی مکاتیب سلاطین صفوی ، کتابخانه آصفیه صفحات ۴ - ۹ - ۱۱



بر بیجاپور حکومت می کردند علی الاطلاق موسوم به حکام عادل خانی بودند و جهانگیر شاه از آنان با عنوان «دنیاداران دکن» یاد می کند.<sup>۱</sup>

بدین ترتیب تا سال ۱۰۱۷ هجری دولت روم در دربار امپراتوران مغولی هند سفیر نداشت و سفیر مورد نظر عادل که به آن اشاره کرده همان شخص ماوراءالنهری است ولی منظور عادل شاه از پیش کشیدن احترامات بی موردی که ذکر کرده این بوده که جهانگیر شاه رادر نظر شاه عباس بدجلوه داده ، احساسات شاه عباس را علیه وی برانگیزد .

و اما سفیری که عادل شاه درخواست کرده بود از جانب شاه عباس برای عرض تسلیت و تهنیت<sup>۲</sup> روانه دربار مغول گردد شخصی جز یادگار علی سلطان طالش<sup>۳</sup> نمی باشد و همانطوریکه در عالم آرای عباسی به آن اشاره شده وی سه سال پس از مرگ اکبر شاه و تاجگذاری جهانگیر شاه ، در سال ۱۰۱۷ عازم هند گردیده است . با توجه به اینکه نامه ی عادل شاه به تاریخ ۱۰۱۸ مورخ می باشد این نکته مسلم می گردد که عادل از مناسبات سیاسی شاه عباس و جهانگیر شاه مطلع بوده است . سایر مطالبی که در نامه ی مذکور در مورد توقف شخص یاد شده<sup>۴</sup> در آگره و طرز رفتاری که با او شده است اتقان سند مزبور را تأیید نمی کند .

طبق نوشته ی عالم آرای عباسی یادگار علی به این منظور عازم هند گردید که اولاً مرگ اکبر شاه را تسلیت و تاجگذاری جهانگیر شاه را شادباش و تبریک بگوید ، ثانیاً مراحم شاه عباس را به وی ابلاغ کند . به نظر می رسد که او<sup>۵</sup> در اواخر سال ۱۰۱۷ هجری و یا اوائل سال ۱۰۱۸ حرکت کرده باشد . ولی بنا به نوشته ی خود جهانگیر شاه سفیر یاد شده در آغاز سال ۱۰۲۰ به دربار او وارد گردیده است .

۱- تروک ص ۸۴

۲- تسلیت مرگ اکبر شاه و تهنیت تاجگذاری پسرش جهانگیر شاه - م .

۳- سلطان طالش نام خانوادگی یادگار علی است ، وی یکی از خاندانهای متنفذ قزلباش بوده و در زمان سلطنت شاه تهماسب حکومت بغداد را داشته است - عالم آرای

عباسی جلد ۲، ص ۷۸۳

۵- یادگار علی . م .

۴- مرد ماوراءالنهری . م .

به این ترتیب علت تأخیر ورود یادگار علی که در حدود دو سال می شود (از زمانی که از دربار شاه عباس حرکت کرده تا موقعی که به دربار جهانگیر شاه رسیده است) بدرستی معلوم نیست، از طرفی کسی نیز نمی تواند منکر نوشته خود جهانگیر شاه باشد که در این مورد نوشته است:<sup>۱</sup>

بیست و چهارم محرم (۱۰۲۰ هـ) که هزدهم فروردین روز شرف باشد یادگار علی سلطان ایلچی شاه عباس دارای ایران که به پرسش تعزیت حضرت عرش آشیانی و تهنیت جلوس می آمده بود سعادت ملازمت دریافت و سوغاتی که شاه عباس برادرم فرستاده بود در نظر اشرف گذرانید... بعد از گذرانیدن سوغات در همین روز خلعت فاخره وسی هزار روپیه که به حساب ولایت هزار تومان بوده باشد به او مرحمت نمودم و کتابتی مبنی بر تهنیت و پرسش تعزیت والد بزرگوارم گذرانید، چون در کتابت تهنیت اظهار محبت بیش از پیش نموده در مراعات ادب و یگانگی دقیقه ای فرو گذاشت ننموده خوش آمد که کتابت به جنس داخل گردد.

سپس جهانگیر شاه متن کامل نامه‌ی شاه عباس را نقل می کند که در آن دلیل اعزام سفیر و علل تأخیر شاه عباس در ارسال پیام شادباش بیان گردیده است. بخشی از نامه‌ی مزبور را که جهانگیر شاه نقل نموده، به شرح زیر است:<sup>۲</sup>

از دیر باز آئین وداد و روش اتحاد که بین آباء و اجداد انعقاد یافته و به تازگی میانه‌ی این مخلص محبت گزین و آن معدلت آئین استقرار پذیرفته مقتضی آن بوده که چنین<sup>۳</sup> (؟) مزده‌ی جلوس آن جانشین مسند

۱ - تزوک، ص ۹۳

۲ - ایضاً، ص ۹۴

۳ - چون این؟-۲

کورکانی و وارث افسر صاحبقرانی بدین دیار رسید ، یکی از معرمان ... تعیین شده به مراسم تهنیت اقدام نماید لیکن چون مهم آذربایجان<sup>۱</sup> و نسخیر ولایت شروان در میان بود ... در لوازم این امر خطیر تأخیر و تقصیر واقع شد ... لاجرم در این ایام خجسته فرجام ... از آن طرف خاطر جمع گشته به دارالسلطنه اصفهان نزول اجلال واقع شد . امارت شعار راسخ الاعتقاد کمال الدین یادگار علی را که ابا عن جد از زمره ی بندگان یکجهت و صوفیان صافی طوبیت این دودمان است روانه ی درگاه معلی ... نمود که بعد از دریافت سعادت کوزش ... و ادای لوازم پرشش و تعزیت رخصت مراجعت یافته از اخبار مسرت آثار ذات ملائکه صفات ... بهجت افزای خاطر مخلص خیر - خواه گردد .

با این وصف جای هیچگونه ابهام و تردیدی باقی نمی ماند که سفیری را که عادلشاه در نامه ی خود ( به سال ۱۰۱۸ هـ . ) به آن اشاره کرده است ، بدون شك شخصی جز یادگار علی نیست . لذا با توجه به دلائل روشنی که در دست است توقف او در آگره در سال ۱۰۱۸ صحت نداشته وی حداکثر يك سال بعد از نوشته شدن نامه ی عادل شاه به دربار جهانگیر شاه رسیده است . همان طور که اشاره شد هم و کوشش عادل در این نامه مصروف این شده است که نظر مساعد پادشاه صفوی را نسبت به خویش جلب نماید و بدینوسیله قوطئه ای را علیه رژییم امیراتور تیموری پی ریزی کند . علیرغم نوشته ی عادل شاه بنا به دلایل زیر جهانگیر با سفیر ایرانی به گرمی و نیکی<sup>۲</sup> رفتار نموده است :

الف - در بیستم ماه محرم ۱۰۲۰ هجری در اولین بارعام ، یادگار علی

۱- در متن اصلی مقاله ، آذربائی جان - م .

۲- تزوک ، ص ۹۳

افتخار حضور یافته يك جبهه و سه یا سی هزار روپیه معادل هزار تومان دریافت می‌دارد.<sup>۱</sup>

ب - در سال هفتم سلطنت جهانگیر شاه (محرّم ۱۰۲۱) به یادگار علی پانزده هزار روپیه پرداخت می‌شود.

ج - در مراسم هشتمین تاجگذاری<sup>۲</sup> نوزدهم فروردین (شانزدهم سفر) ۱۰۲۲ هـ. جهانگیر شاه مهر یک هزار تولا موسوم به کوکب طالع را به یادگار علی اهداء می‌کند.

د - در بیستم شهریور همان سال به یادگار علی اجازه داده می‌شود به اتفاق خان عالم به ایران برگردد و در این موقع علاوه بر ارمغانهای قبلی هدایائی را که خود جهانگیر شاه به شرح زیر<sup>۳</sup> بیان نموده، به وی پیشکش می‌شود:

دو یادگار علی اسب بازین مرصع و کمر شمشیر مرصع و چارقب طلادوزی و کلفی و باپرو جیفه و سی هزار روپیه نقد مرحمت شد که مجموع چهل هزار روپیه بوده باشد.

معدالك با این وصف به درستی مشخص و معلوم نیست که چه کسی نامه‌ی شاه عباس را به دربار مغول برده است، مسلماً حامل نامه یادگار علی نمیتواند باشد چونکه او اندکی قبل از ورود سفرای دکن به اصفهان، عزیمت نموده بود. در سال ۱۰۲۲ فرستاده وی به نام محمد حسین چلبی<sup>۴</sup> از دربار جهانگیر به ایران اعزام گردیده است. طبق قرار او می‌بایست برای خرید اجناس قیمتی از طریق ایران به استانبول می‌رفت، ظاهراً شخص یاد شده نامه و هدایائی از دربار جهانگیر برای شاه عباس آورده است.

اگرچه نامه‌ی عادل شاه آن اندازه در شاه عباس مؤثر واقع نشد که او

۱- تزوك ، ص ۱۰۰

۲- تزوك - ص ۱۱۶

۳- همان کتاب ص ۱۲۱

۴- تزوك - ص ۱۴۲

سپاهی علیه جهانگیر کسبل نماید، ولی تأثیر عمده‌ی دیگری که داشت این بود که نظر او را نسبت به فرمانروایان دکن معطوف ساخت.

نامه‌ای در عالم آرا نقل شده است که در آن پادشاه مغول به شاه عباس اطمینان داده است که موضوع لشکر کشی به سرزمینهای دکن منتفی است. پاره‌ای از نامه‌هایی که شاه عباس به جهانگیر شاه نوشته و از وی در مورد فرمانروایان دکن درخواستهایی کرده است، اکنون موجود و در دسترس ماست.

۱ - چند سطر از نامه‌ای که نصرالله فلسفی نقل نموده و معتقد است که نامه‌ی مذکور را خود شاه عباس با دستخط خویش برای جهانگیر نوشته ذیلاً نقل می‌شود: <sup>۱</sup>

... به جهت خاطر ما به حکام ذوی الاحترام آن ولایت، خصوصاً عالیجاه محمد قلی قطب شاه که او را باین صداقت آئین اخلاص دیگر نیست، پیوسته خاطر محبت ذخائر متوجه انجام و انتظام احوال اوست، در مقام عنایت و شفقت در آمده جرائم ایشان با ستار عفو و اغماض پوشیده آید، که هر آینه این معنی موجب آسایش عباد و آرامش بلاد و استرضای خاطر مخلص صادق‌الولا خواهد بود و چون غرض سفارش حکام مذکور است یقین که در جهی قبول خواهد یافت ...

۲ - چند سطر از نامه‌ای که شاه عباس در تصرف گرجستان نوشته و باز هم توسط نصرالله فلسفی نقل گردیده است: <sup>۲</sup>

... بر ضمیر آفتاب نظیر مخفی نمائد که سابقاً به واسطه‌ی نسبت محبتی که به مخلص جانی دارند، کم خدمتی اهل دکن را استدعا نموده بود و مجدداً التماس می‌نماید که به جهت خاطر این خیر اندیش تقصیرات و زلات ایشان را به عفو و اغماض مقرون فرمایند و اگر من بعد

۱ - زندگانی شاه عباس، تألیف نصرالله فلسفی، ج ۴ - ص ۱۱۴

۲ - ایضاً، ص ۱۱۴

امری که منافعی رضای همایون آن دودمان صاحبقران بوده باشد سرزند، تمثیه و تأدیب ایشان را رجوع به این خیر-خواه نمایند تا عالمیان بر صفحه‌ی روزگار تذکار این آثار می‌نموده باشند که فی‌مابین پادشاهان، محبت به مرتبه‌ای بوده که به مجرد نامه و پیغامی از کناهان بزرگ و تسخیر بلاد عظیمه می‌گذشته‌اند، همواره به تأقیدات غیبی مؤید باشند.

۳- مؤلف «انفع الاخبار» به نامه‌ای دیگر اشاره می‌کند که توسط شاه قلی به جهانگیر فرستاده شده، و باز هم در آن شاه عباس خواستار گردیده است که به حکام دکن اجازه داده شود که اقالیم آنها در تصرفشان مانده و همچنان ثناگوی وی باشند. به نظر می‌رسد که حامل نامه‌ی یاد شده همان شاه خلیل باشد که به همراه فرستاده‌ی بیجاپوری کسبیل شده و سفر خود را یکسال به تعویق انداخت. (۲۴-۱۰۲۳)

۴- همچنین نامه‌ی دیگری در دست است که شاه عباس توسط «قاسم بیگ» برای ابراز حق شناسی و قدردانی از جهانگیر شاه در سال ۱۰۲۹ فرستاده است و تمامی آن توسط نصرالله فلسفی نقل گردیده. اینک چند سطر از متن اصلی نامه‌ی مذکور:

نامه‌ی شاه عباس به شاه سلیم در باره‌ی ملوک دکن ... لهذا چون مسموع شد که بنا بر سفارش این محب صادق البال تقصیرات سلاطین دکن به عفو مقرون ساخته مورد توجه و التفات فرموده‌اند، ایلچیان ایشان را که در این جانب آمده بودند مرخص گردانیده، رفعت پناه اخلاص شمار «قاسم بیگ» سپهسالار ما ز ندران را که غلام و از غلام زادگان قدیم الخدمت این دودمانست، فرستادیم که به وسیله‌ی این صحیفه‌ی محبت طراز به سعادت ملازمت مستسعد گردیده حقایق حالات این جای را به عرض مقدس رساند

و بعد از آن رخصت یافته روانه‌ی دکن شود، و سلاطین مذکور را زیاده از اول رضا جوئی و اخلاص گزینی و بر خدمات آن نهال چمن آرای دولت و اقبال تعریض و ترغیب نماید. مر جو آن است که پیوسته شیوه‌ی مرضیه‌ی عنایت و التفات به سلاطین مذکور دارند که دنیای مستعار را در نظر اولوالابصار خصوصاً پادشاهان ذوی الاقتدار آن قدر و اعتبار نیست که بعد از اطاعت زیر دستان در مقام رفاهیت نباشند. هر چند طبع سلیم آن برادر جانی که به صفات مستحسنه آراسته است و به رفاه حال عباد الله راغب و درین مورد محتاج سفارش نیست، غایتش از فرط محبت هر چه از مقوله‌ی خوبیها به خاطر می‌رسد می‌خواهد که مذکور محفل ارم تزیین سازد. قرصد آنکه بعد از تقبیل بساط گردون مناظ رخصت مشارالیه مبذول فرمایند، تا به زودی روانه‌ی دکن گردد.

۵ - نامه‌ی دیگری که شاه عباس ارسال نموده در جمیع المراسلات نوشته‌ی ابوالقاسم حیدر موجود است. نظر به اهمیت که نامه‌ی مذکور داراست لذا مفاد آن نیز ذیلا نقل می‌شود:

سلاطین دکن خراج گذاران سلسله‌ی علییه بوده و با این دو دمان نیز مدت مدیدی است که روابط صمیمانه دارند. آنان حد اکثر سعی خود را بمنظور ابقای مناسبات خود با این بنده (شاه عباس) مبذول داشته و از زمان تاجگذاری آن اعلیحضرت تا کنون طی مکاتبات مختلف و فاداری و مراتب اخلاص خود را اظهار کرده‌اند. با اتکاء به همین روابط دوستانه بوده که یکبار بنا به تقاضای من آن اعلیحضرت از سر تقصیرات آنان گذشته و از قرار معلوم آن اعلیحضرت با سلاطین مذکور در کمال عطوفت رفتار نموده‌اند. فرمانروایان یاد شده پیوسته اطاعت و

فرمانبرداری خود را از آن اعلیحضرت نشان داده حاضر ندقا  
 طریقه‌ی اخلاص و بندگی در پیش بگیرند. امید است که  
 آن شاهنشاه غبار بدخواهی آنان را با آب رحمت و  
 بخشودگی از آینه‌قلب خویش بزدایند تا این مطلب سند و  
 مدرکی باشد برای جهانیان تا بدانند که مراتب دوستی و  
 مودت مابین دو پادشاه معاصر تا این درجه به اوج کمال  
 رسیده بود که بنا به پیشنهاد یکی از آنان، آن دیگری از فکر  
 الحاق و انضمام مناطق هم‌جوار صرف‌نظر می‌کرد.<sup>۱</sup>  
 البته برای آن اعلیحضرت اهمیتی نخواهد داشت که آیا  
 آنان به عنوان خراج‌گذار باقی بمانند و یا شخص  
 معینی برای حکومت تمامی این سرزمینها معین شود.  
 اما اگر به آنان اجازه داده شود که متصرفات خود را  
 همچنان در تصاحب خویش داشته باشند، این عمل موجب  
 خیراندیشی ایشان و باعث مزید امتنان من خواهد بود. از  
 طرفی علو طبع آن اعلیحضرت به حدی است که به سختی  
 نیاز به تصرف این مناطق کوچک و نا قابل پیدامی کنند،  
 از سوی دیگر اگر چنانچه میل به توسعه سرزمینهای وسیع  
 آن امپراتوری داشته باشند این بنده خیر خواه آماده  
 است که نصف و یا حتی بیشتر متصرفات خود را جدا نماید.  
 آرزوی من این است که سلاطین یاد شده و اقالیم آنها  
 دست نخورده به حال خود باقی بمانند.<sup>۲</sup>

همان‌طور که در عالم آرا آمده است، شاه خلیل در سال ۲۳-۲۲-۱۰ به  
 همراه قاصدهای دکنی عازم دربارهای تعیین شده گردید، به عنوان يك  
 خیرخواهانه هر يك از فرستادگان دکن با يك مأمور مخفی ایرانی همراه

۱- ترجمه از متن انگلیسی . م .

۲- این قسمت توسط آقای نقدی نقل شده است و نگارنده از بخش تاریخ دانشگاه  
 اسلامی علیگر کمال امتنان را دارد که اجازه داده شد که از میکروفیلم آن استفاده شود.



بودند. در مورد بیجاپور شاه قلی بیگ برای اینکار نامزد شده بود. اما وی به خاطر فرارسیدن لحظه سعد سفر خود را به تمویق انداخت، و در نتیجه سفر او به سال بعد موکول گردید، در صورتیکه آن دو فرستاده‌ی دیگر به همراه کماشکان ایرانی به سفر خود ادامه دادند. خلیل‌الله به اصفهان می‌رود، و مؤلف عالم‌آرادر شرح وقایع سال ۱۰۲۹ یعنی سال سی و چهار سلطنت شاه عباس گزارش بازگشت او را شرح میدهد:

فرستادگان دکنی که قبلا به دربار<sup>۱</sup> آمده بودند به همراه کماشکان ایرانی اجازه مرخصی یافتند. میر خلیل‌الله خوشنویس سفیر ابراهیم عادلشاه به همراه طبیب بیگ؛ قاضی بیگ، سپه سالار مازندران به همراه شیخ محمد خاتون به دربار گل‌کنده؛ درویش بیگ که عازم دربار نظام‌شاه بود به علت فوت ناگهانی در شیراز، پسرش محمدی بیگ به جای پدر عهده دار مأموریت پدر گردید.

بنا به دلایل زیر مطلب فوق نادرست می‌نماید:

۱ - درویش بیگ به سال ۲۳-۱۰۲۲ در سر راه خود به دربار نظام‌شاه در شیراز وفات نمود و طبق معمول شغل او به فرزندش «محمدی بیگ» محول گردید. این مطلب توسط اسکندر منشی در گزارش بیست و هفتمین سال سلطنت شاه عباس نقل شده و بازم در گزارش سی و چهارمین سال سلطنت پادشاه یاد شده دوباره تکرار گردیده است و این امر با حقیقت وفق نمی‌دهد. حقیقت مطلب این است که محمدی بیگ دوبار به دربار نظام‌شاه اعزام شده یکبار پس از مرگ پدرش در سال ۲۳-۱۰۲۲ و بار دیگر در سال ۳۰-۱۰۲۹ هجری در نامه‌ای که نظام‌شاه توسط «حبش‌خان» ارسال نموده است به مأموریت اخیر محمدی بیگ اشاره گردیده است. از طرفی دیگر بنا به نوشته‌ی عالم‌آرا «حبش‌خان» به عنوان سفیر نظام‌شاه در سال ۳۲-۱۰۳۱ وارد اصفهان گردیده. بدین ترتیب با توجه به این موضوع حضور محمدی بیگ به سال ۱۰۳۱ در پایتخت

۱ - منظور دربار صفویه است. م.

نظام‌شاه محرز و بلا تردید است. بنابراین این نکته کاملاً مسلم می‌شود که در موقع اعزام سفیران ایران به دربار حکام دکن، محمدی بیگ به عنوان سفیر ایران در دربار نظام‌شاه برای بار دوم منصوب بوده است، در این مأموریت بود که سال بعد او به اتفاق حبش‌خان به ایران مراجعت کرد. (سال‌سی و پنجم سلطنت شاه عباس).

این موضوع نیز در عالم آرا تصریح شده است که محمدی بیگ به اتفاق «حسین بیگ تبریزی» شروع به مسافرت کرد و شخص اخیر الذکر می‌بایست سه سال پیش رفته و همراه «شیخ‌خاتون» سفیر قطب‌شاه در سی و دومین سال سلطنت شاه عباس (۲۸-۱۰۲۷ هجری) برگشته باشد، و این مطلب چقدر تعجب آوراست که حسین بیگ پس از سه سال اقامت در گل‌کنده در سال ۲۸-۱۰۲۷ به ایران برگردد در صورتیکه محمدی بیگ سفیر ایران در دربار نظام‌شاه که با وی آغاز سفر کرده بود تا سال ۱۰۲۹ هجری در ایران بوده است.

۳- در سال ۲۳-۱۰۲۲ میرخلیل همراه شاه قلی بیگ سفیر ایران در دربار عادل شاه بود، ولی در موقع بازگشت به بیجاپور همسفر میرخلیل یک نفر ایرانی دیگر بود که «طیب بیگ» نام داشت. این موضوع نشان میدهد که شاه قلی می‌باید پس از اتمام مأموریت خویش در بیجاپور به ایران برگشته باشد و این موضوعی است که اسکندر منشی آن را ضبط نکرده است.

از بررسی نکات فوق چنین استنباط می‌شود که میرخلیل دوبار به ایران اعزام شده است، نخست در سال ۱۰۱۸ هجری و بار دوم در سال ۱۰۲۷. نکات زیر مأموریت دوم میرخلیل را محقق می‌سازد:

۱- وی در سی و چهارمین سال سلطنت شاه عباس به ایران بازگشته است، صحت این نکته فقط در صورتی امکان پذیر است که تصور شود میرخلیل برای دومین بار به ایران رفته باشد. زیرا صحیح نیست سفیری پس از انقضای دوره‌ی سفارتش اقامت خود را شش تا هفت سال به تأخیر بیندازد.

۲- تردید در مورد دومین مأموریت میرخلیل از این جا حاصل می‌شود که اسکندر منشی به‌عللی به بازگشت میرخلیل و شاه قلی بیگ در سال

۲۴-۱۰۲۳ اشاره نمی کند و شاید او همان شخصی باشد که نامه برای جهانگیر آورد. این موضوع عقیده مربوط به ورود شاه قلی بیگ به هند و بازگشت میرخلیل به بیجاپور را قبل از سال ۳۰-۱۰۲۹ تأیید می کند، همان طور که در عالم آرا یاد شده است، او همراه شخص دیگری بنام طیب بیگ به ایران برگشته است.

۳- محمد خاتون در حدود سال ۲۶-۱۰۲۵ همراه حسین بیگ تبریزی به ایران اعزام شده بود و احتمال زیاد دارد که شاید میرخلیل به همراه فرستاده‌ی ایرانی شاه حسین به ایران برگشته باشد. همچنین کاملاً امکان پذیر است که شاه خلیل در حدود تاریخ ورود محمد خاتون به ایران آمده باشد.

۴- نامه‌ای که ابراهیم عادل شاه توسط شاه خلیل برای شاه عباس فرستاده با عنوان زیر ضبط شده است:

«کتابت یادشاه بعد از آمدن میرخلیل خوشنویس»

نظر به اینکه این نامه بعد از نامه‌ی نخستین، دوهین نامه ایست که به سال ۱۰۱۸ فرستاده شده است و همچنین نام حامل آن یعنی میرخلیل در آن مشخص است بنا بر این جای هیچگونه شبهه و تردیدی باقی نمی ماند که میرخلیل برای بار دوم به ایران اعزام شده باشد.

خود نامه از نقطه نظر تاریخی حائز اهمیت نیست. عادل شاه پس از ذکر صفات و القاب عالی شاه ایران، تبریکات و تحیات خود را به خاطر پیروزیهای که نصیب شاه عباس گشته و آوازه‌ی آن از حدود مرزها گذشته بود معروض میدارد، آن گاه از شاه عباس می‌خواهد که پیوسته اخبار پیروزیها و فتوحات خود را برای او ارسال نماید. و به عنوان ابراز رضامندی و حسن نیت شاه خلیل الله را که قبلاً به جهت خدمت در پیشگاه شاه عباس امتیازاتی را دارا بوده است روانه دربار صفوی می کند و اینک آن نامه:

جهت یادکرد سیادت و نقابت دستگاہ، هدایت و نجات  
انتباه دانای کار آگاه شاه خلیل الله در بندگی فرستاده  
شد تا بندگان خود را من بعد فراموش نفرمایند و به وسیله‌ی

تقریر اوشاید در مجلس شریف و محفل منیف نام دولت خواهان بلند گردد و خواطر به این تسلی بایست که کاردان مومی الیه از قدیم الخدمتان آن در گاهست.

اکنون چند کلمه ای پیرامون تاریخ مأموریت دوم . طبق نوشته‌ی «هفت قلم» ، شاه خلیل در سال ۱۰۲۷ که کتاب عادل شاه موسوم به «کتاب نورس» را تهیه می کرد در بیجاپور بوده است. و او آن کتاب را به سلطان ارمغان نموده وطی مراسم پرشکوه ملقب به «پادشاه قلم» می شود. تاریخ و جزئیات مراسم را هفت قلم در تذکره‌ی خود نقل کرده است . از اینجا کاملاً می توان پی برد که شاه خلیل پس از سال ۱۰۲۷ هجری به ایران رفته و شاید در حدود سال ۳۳-۱۰۳۲ هجری به بیجاپور مراجعت کرده باشد.

پایان

